

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح بود که ان شا الله تمام بشود راجع به صحت و بطلان یا صحت و فساد بود که جزء احکام وضعیه اند؟ جز احکام تکلیفیه اند یا اصلا حکم نیستند؟ انتزاعی صرف اند؟ تا این جا اجمالا اقوال را متعرض شدیم رسیدیم به این بحثی که هم در کتب ما مطرح شده و در کتب اهل سنت اصلش بوده و آن این که بین فقهای اهل سنت معروف در تفسیر صحت و فساد آنی که مسقط اعاده و قضا باشد آن را صحیح می دانند، مسقط نباشد فاسد می دانند و نقل شده از متکلمین موافقه امر و مخالفت امر و خواندیم عباراتشان را که بحث ثمره مابین قولین در کجا ظاهر می شود، یک مورد هم مثال زد فاقد الطهورین که عرض کردیم انصافا ثمره بودن آن مورد محل اشکال است. این راجع به مثالی که زدند.

و اما بعد ها هم خواندیم چه در میان اهل سنت و چه در میان اصولیین ما بحثی مطرح شد که این خلاف بین این دو قول یک خلاف لفظی است و صوری است، در واقع خلافی وجود ندارد و عده ای هم گفتند نه خلاف معنوی است، این ها گذشت، مباحثی است که گذشت.

ما عرض کردیم ظاهرا اصلا دو مقوله اند، بحث نباید هم بشود که ثمره بین این دو قول در کجا ظاهر می شود در آن فاقد الطهورین، اصلا دو دیدگاه است اما متکلمین دیدگاهشان به واقعیت است، البته کلام از این جهت مثل فلسفه است، فقط از دیدگاه شرعی است آن نه خارج از محدوده معین است، این دیدگاهشان یک امر واقعی است یعنی صحت و فساد را به عنوان یک امر واقعی نگاه می کنند و حقیقت صحت پیش آن ها انتزاع می شود از یک امر واقعی و آن امر واقعی مطابقت عمل با مأمور به، ماتی به با مأمور به، عینا حرف مرحوم نائینی، نائینی هم عقیده اش همین بود و لذا نظر متکلمین به نظرم به این است که اصولا صحت به این معناست و انتزاعی صرف است و انتزاع از واقع است مثل فوقیت سقف که از من انتزاع می شود، ظاهرا نظرشان به این است و دیدیم که مرحوم

.....

نائینی مطلقاً قبول نکردند که صحت قابل جعل باشد و همه حتی یک موردی که در روایت فاسدۀ بود، تقریباً اگر بخواهیم به زبان دیگری ولو ننوشتند، آن را اخبار گرفتند نه انشاء، یعنی اگر لفظ صحیح و فاسد هم در روایت وارد بشود بگوید الصلوة صحیحٌ ما کان کذا، این در حقیقت اخبار است، انشاء است، مثل فتلك الصلوة فالصلوة فی شعره فاسدۀ، ایشان می گوید بیان ملاکات یعنی اخبار است، در حقیقت به جعل نرسیده، مقام جعل نیست. این خلاصه نظر ایشان و مطلقاً ایشان قبول نکردند. عرض کردیم مرحوم آقای خوئی هم و این را به این جور گرفتیم که ایشان صحت و فساد را به لحاظ مقام امتثال گرفتند، در حقیقت متکلمین هم همین کار را کردند إلا أن الکلام متکلمین در مورد احکام ظاهری چی گفتند منعکس نشده، مرحوم نائینی هم توجیهش گذشت، بله آقای خوئی قبول کردند که صحت امر انتزاعی است، از واقع هم انتزاع می شود، در مقام امتثال هم هست لکن جایی که اصل عملی باشد مثلاً مضت صلوته، صلوتش گذشت، آن جا جعل است، ایشان آن جا را جعل قبول کرد پس در حقیقت اختلافی که هست نکته اش این است که متکلمین از این زاویه نگاه کردند و اما فقهای اهل سنت این صحت را انتزاعی می دانند اما از خود جعل شرعی مثل شرطیت می دانند، آن وقت لذا آن حکمی که صحت ازش انتزاع می شود اعاده و قضاست، اگر گفت اعاده ندارد یعنی درست است، اگر گفت اعاده ندارد یعنی باطل است، روایت هم داریم مثلاً یعيد الصلوة، اعاد صلوته، یا یعيد وضوءه، یا یعيد غسله، این یعيد یعنی باطل، اگر لا یعيد یعنی صحت، پس در حقیقت این ها قائل هستند که صحت و فساد قابل جعل است لکن مستقلاً جعل نمی شود، از یک حکمی جعل می شود، از یک فعلی که حکم دارد، آن فعلی که ازش جعل می شود عبارت از اعاده و قضاست، اگر اعاده و قضا واجب شد می شود فاسد، نشد می شود صحیح. این خلاصه حرف آقایان اخباری ها. پس این ها جعل بر آن قائل هستند لکن انتزاع می شود از یک جعل دیگری که آن مثلاً یعيد باشد یا لا یعيد باشد، پس این دو دیدگاه است، این که بیاییم بگوییم ثمره بین این دو قول چیست این واقعیت ندارد، دو تا دیدگاه مستقل، کاملاً مستقل، ربطی هم به هم ندارند، آن یک دیدگاه است و این یک دیدگاه است، این می گوید در مقام جعل می آید، آن می گوید در مقام جعل نمی آید. من فکر می کنم بیایند بین این دو تا بگویند تظهر الثمرة اصلاً درست نیست، دو دیدگاه مختلف است، اصلاً تظهر الثمرة ندارد که، این دو حساب خاص، مثل این که یک کسی بخواهد پیش یک دکتر طب قدیم برود

بهبش می گوید گل گاو زبان بخور، بعد به طب جدید برود بگوید آسپرین، بگوییم ثمره این آسپرین با گل گاو زبان در کجا پیدا می شود؟! خب این دو دیدگاه است، دو تفکر است، نباید ثمره بین آسپرین یا گل گاو زبان را کسی متعرض بشود، ثمره ای ندارد، بگوییم ثمره اش این است که آسپرین را باید بجوشانی، گاز داشته باشید، مثلاً جوشاندن آسپرین ... این ها به خیالات شبهه است، دو تفکر است، دو دیدگاه مستقل است، دو حساب مستقل است، اصلاً ربطی به هم ندارند. و لذا به ذهن ما می آید که انصافش بیان ثمره بین این دو تا یا این که این دو تا اختلافشان لفظی است، معنوی نیست انصافاً علمی نیست، فنی نیست، اختلاف واقعی است بین این دو مطلب و این که بگوییم انتزاع عنوان تمامیت، عرض کردیم این انتزاع تمامیت کافی نیست، چون می گوید انتزاع تمامیت از مقام امثال، اسم این صحت پیش متکلمین است، انتزاع تمامیت، تمامیت را بگیریم از مقام جعل، این می شود صحت عند الفقهاء، این گفتن لفظ تمامیت مشکل را حل نمی کند

پس بنابراین اختلاف بین این دو مسلک اختلاف واقعی است و عرض کردیم انصاف قصه اگر ما باشیم و مباحث حقوقی تفسیر فقها به بحث های حقوقی نزدیک تر است خب، تفسیر باید تفسیر فقها باشد یعنی آن تفسیری که ما بخواهیم در فقه بیاوریم، در قانون بیاوریم تفسیر مناسب این است یعنی برگردد به مقام جعل اما انتزاع از انطباق و عدم انطباق این شانیتی ندارد، مخصوصاً این آقایانی که قائلند مسئله امثال کلاً به دست مکلف است، این نکته خاصی ندارد، اصولاً مباحث امثال را آقایان مخصوصاً متاخرین ما به یک شکل خاصی مطرح کردند مثل تزامم را مطرح کردند چون در باب امثال یک نحوه خاصی از تفکر است، در صورتی که در مباحث حقوقی در درجه اول مقام جعل است نه مقام امثال، پس اگر بناست در مقام جعل بحث بشود مناسب همان تفسیر فقهاست. فقط یک نکته می ماند این مطلب که این انتزاع می شود از یعید و لا یعید، این اجمالش درست است اما این طور نیست که در روایات ما و در ادله شرعیه به طور کلی یا حتی در اجوبه فقهای اهل سنت مثلاً، دائماً این طور باشد، این را خوب دقت بکنید، مثلاً اگر در جایی سوال کردید من باب مثال می خواهم بگویم که شخصی مثلاً یک مقدار آب داشت با آن وضو گرفت مثلاً اولاً دست چپش را شست، بعد دست راست، بعد صورت، دیگه آب را نگه می دارد، دیگه این آب را که وضو گرفت تمام شد، می خواهد بگوید آب دیگه نیست،

یک وضوی این جوری گرفته، این آیا با آن نماز بخواند؟ می گوید نه یتیم، درست است در بعضی از روایات داریم یعید الوضو، مثلا، نه این مورد، یعید الوضو یعنی باطل اما لازم نیست همیشه جواب به یعید باشد، گاهی هم به یتیم است، یتیم یعنی باطل، فرق نمی کند. یعنی آن وضویی که گرفت باطل بود، این که می گوید یتیم یعنی باطل پس گاهی اوقات هم یعید نیست، باز هم معنای باطل است، روشن شد؟ چرا؟ چون این یک زاویه را برده روی زاویه فقهی، در زاویه فقهی گاهی جواب به همین است که یعید وضوئه، گاهی مخصوصا چون فرض کرده آب هم ندارد این می گوید یتیم چون آب هم که ندارد، آن وضو هم که باطل بود، آن به جای یعید وضوئه می گوید یتیم، یا مثلا من باب مثال اگر کسی مثلا باید كفاره کبیره به قول آقایان داشته باشد اما خب بی حال هم هست، مریض هم هست، حالا فرض کنید مرض قند هم دارد، پنج روز روزه می گیرد، باید دو روز افطار بکند، باز شش روز روزه می گیرد، سه روز، سوال می کند که این به جای شهرین متتابعین این طوری، ببینید گاهی اوقات در روایت دارد که مضی صومه، صحّ صومه، مثلا من باب مثال می خواهم بگویم، این اگر صح صومه آمد حرف نائینی است، نائینی گفت اگر در روایت آمد گفت صحیح است این نه به معنای این که به اصطلاح جعل صحت کرده، امر عوض شده، این به معنای، آن حرف خوبی است، حرف نائینی در این جا خوب است، امر اولیش این بود، دو ماه است پشت سر هم، حالا نمی تواند پنج روز روزه می گیرد، افطار، این تکلیفش عوض شد به این مقداری که می تواند، پنج روز روزه می گیرد، دو روز افطار می کند، شش روز روزه می گیرد، یک روز افطار و هلم جرا تا این دو ماه شصت روز را روزه بگیرد، این تطبیق کلام نائینی خیلی خوب است مثل این جا، و عرض کردیم در عده ای از جاها این مثال، حالا اگر امام فرمودند نه این روزه ای که گرفته این شهرین متتابعین حساب نمی شود، ممکن است بفرماید یعید صوما، ممکن است بفرماید (مبهم ۴۸:۱۱) يتصدق، ببینید! یعنی دیگه این روزه نگیرد، صوم شهرین نکند، وظیفه اش می رود به صدقة ستین مسکین، اطعام ستین مسکین، يتصدق هم در این عبارت یعنی باطل، یعنی آن روزه دو ماهش باطل پس همچنان که یعید به معنای باطل است گاهی اوقات یک عمل دیگری ذکر می شود، هدف این است، یک تکلیف دیگری می آید از تکلیف انتزاع صحت می کنیم، بالاخره حرف حرف فقهاست، فقط ما آمدیم این نکته را عرض کردیم لازم نیست همیشه از یعید انتزاع فساد بشود یا لا

.....

یعید، گاهی اوقات در بعضی از موارد مثل مثال وضو از یتیم یعنی وضوئه فاسد، یا یتصدق یعنی این صوم شهرین متتابعین فاسد، این نشد، امام می فرماید یتصدق، یعنی از راه صوم شهرین پیش نمی آید، پنج روز روزه نمی گیرد، نمی تواند، مریض است، دو روز افطار می کند چهار روز می گیرد، یک روز افطار می کند، توانائی ندارد، پس بنابراین اگر روایت آمد مزی صومه نائینی می فرماید نه این که این جا جعل صحت کرده، جعل صحت نکرده، صحت قابل جعل نیست، می گوید تکلیف عوض شد، حرف بدی هم نیست حرف نائینی، انصافا حرف بدی هم نیست، می گوید برای تو دیگه صوم شهرین متتابعین لازم نیست ولو، چون مریض هستی و امکان نداری همان مقدار که می توانی بگیر و من معتقدم انصافا تفسیر نائینی تفسیر حقوقی خوبی است، حرف خوبی است، قانونی بسیار خوبی است، یک عده تصور می کنند این که می گوید مزی صومه یعنی به اصطلاح جعل صحت کرده لکن به منشا انتزاع، نه، نائینی می فرماید جعل صحت نکرده، تکلیفش عوض شد، امر واقعیش عوض شد، امر صوم شهرین متتابعین شد به حالا ولو چهار ماه طول بکشد به آن مقداری که تمکن دارد ولو چهار ماه طول بکشد، سه روز چهار روز بگیرد تا این شصت روز را بگیرد، ان شا الله واضح شد اما اگر گفت به این که نه می خواهد بگوید باطل است، از آن ور هم قدرت ندارد، چی می گوید ؟ یتصدق، این یتصدق یعنی باطل، روشن شد؟ نه دائما یعید به معنای باطل است، گاهی اوقات یک فعل دیگه هم می آید همان معنا را دارد یعنی آن عمل درست نیست دیگه، وقتی می گوید یتصدق یعنی آن صوم درست نیست، این انسان باید صدقه بدهد، این هم باطل است، این همان حرف فقهاست که می گویند جعل کرده صحت را یا فساد را لکن به جعل منشا انتزاعش، منشا انتزاعش اعاده نیست، منشا انتزاعش تصدق است، منشا انتزاعش تیمم است، درست هم هست، من توضیح دادم حرف اهل سنت را، آنی که به طور طبیعی منشا انتزاع می شود اعاده و قضاست، لکن این جور نیست که در فقه کل ادله این طور باشد چون بنده سراپا تقصیر کرار عرض کردم بحث هایی که آقایان اصولی ها می کنند این طور نیست که در لسان ادله همه اش به این باشد مثلا می گوید صیغه افعال برای وجوب باشد، ما بگوئیم در مجموع آیات کتاب و روایات هر جا وجوب است با صیغه افعال است، این قدر وجوب هست با صیغه افعال نیست، یا هر جا صیغه افعال هست برای وجوب است، افعال هست برای استحباب، این نکته را دقت بکنید، بحثی که اصولی ها مطرح کردند

هدفشان این بود که قواعد کلی بدهند اما نیست، در واقع فقه نیست، این را ما همان اول به شما بگوییم، این در واقع فقه نیست مثلاً این ها بگویند یعید و یقزی، هر جایی یعید و یقزی بود علامت صحت و فساد است، این نیست در واقع روایات. ممکن است یعید و یقزی نباشد مراد صحت است مثل همان مثال یتیم، ممکن است یعید و یقزی باشد مراد استحباب باشد، مراد باز صحت و فساد نیست، خوب دقت کردید؟ در روایات ما هست که یعید گفته شده لکن مراد حمل کردند بر استحباب، اگر حمل بر استحباب کردند دیگر فساد نیست، پس این نکته را اضافه بفرمایید به کلمات حضرات، البته این در تمام اصول باید اضافه بشود، اختصاص به این جا ندارد، ما در بحث نواهی هم گفتیم، در بحث اوامر هم گذشت، و من تعجب می کردم، به ذهن من این معنا رسیده بود تا همین که می رسیدیم در این دوره دوم دیدم آقاضیا در مقالات چون در نهایت به نظرم نگفتند، دیدم آقاضیا هم در مقالات متنبه این نکته شدند که هر جا نهی هست این نیست معنایش حرمت باشد و حرمت هم همه جا با نهی گفته نشده، من عرض کردم یک مقداری سرش این است ما یک اصول قانونگذاری ثابتی اول نبوده که طبق آن اصول پیش برود، این طبق یک اصول ثابت قانونگذاری مثلاً فلان لفظ برای بطلان، فلان لفظ برای صحت، فلان لفظ برای وجوب، فلان لفظ برای استحباب، ما این را عملاً نداریم، نه در قرآن داریم و نه در روایات داریم.

پرسش: با قرائن می فهمیم

آیت الله مددی: آهان با قرائن

البته الان چون زمان گذشته در طی این هزار و چهارصد سال از بس علما و فقهای سنی و شیعه حرف هایشان را زدند دیگر کم می ماند مواردی که محل ابهام باشد، محل ابهام داریم اما زیاد نیستند

پس بنابراین خوب روشن شد چی می خواستم بگویم؟ این حرفی را که به فقها گفتند مبنای این حرف این است و انصافاً این تفسیر با تفسیر قانونی نزدیک تر است، به مقام جعل زدند و انصافاً هم قابل قبول است یعنی انصافاً و این به طور کلی در مفاهیم انتزاعی این طوری است مثلاً فرض کنید مثلاً می خواهد بگوید شما در جایی که هستید طبقه بالای شما اهل کتاب نباشد، یهودی و مسیحی

نباشند، خب به همین صورت است، می گویند شما سعی بکنید یعنی برای شما لازم است که مثلاً زیر طبقه اهل کتاب ساکن نشوید، ببینید! نهی به این است، یا اهل کتاب بر طبقه بالای شما ننشینند، فقط نکته ای که هست این است، اولاً این نکته روشن بشود می خواهم نکته دوم را بگویم پس تا این جا روشن شد که قضا و اعاده اجمالاً برای صحت و فساد خوب است، قضا و عدم قضا، اعاده و عدم اعاده، لکن این تمام مطلب نیست و این تفکر، تفکر حقوقی و قانونی است و صحت و فساد را می گوید قابلیت دارد که ما به مقام جعل بزنیم، لکن جعل می شود از یک تکلیف، تکلیف به قضا لکن این طور نیست، الان در دنیای روز ممکن است مثلاً بگویند مثلاً باید چیزی که ساخته بشود مهندسی که بیايد این آسفالت را بسازد مثلاً اگر آسفالت به آن مواصفات نبود یا مثلاً گفتند این آقا این مواصفات را انجام داد می گویند این آقا را یک سال از شغلش برکنار بکنیم، پروانه کارش را بگیریم، این هم مثل يجب القضا است فرق نمی کند، از این در می آوریم که عمل باطل است، بطلان عمل این طور نیست که، ممکن است طبق قواعد و شواهد مختلف، این در باب قانون خیلی مهم است، ما با شواهد مختلف از افعال مختلف می توانیم انتزاع صحت و فساد بکنیم لکن فعلی که خیلی رائج است قضا و عدم قضاست، این رائجش است، و إلا افعال دیگری هم وجود دارد خطابات دیگری هم وجود دارد از آن ها می شود صحت یا فساد را انتزاع بکنیم، روشن شد؟ فقط چیزی که ما اضافه کردیم به کلمات اهل سنت هر جا ما یعید داشتیم لازم نیست معنایش فساد باشد چون گاهی بر استحباب است، اگر هم یعید نبود معنایش این نیست که آن جا فساد نیامده، ممکن است با یک فعل دیگری باشد، پس این مطلب این ها اجمالاً خوب است اما دائماً نه، یعید هست دلالت بر فساد نمی کند، فساد هست فعل یعید نیست، دو طرف قصه وجود دارد مثل همین مثال هایی که خدمتتان عرض کردم. این هم راجع به این قسمت.

کما این که الان یک نکته دیگه هم ان شا الله در خلالش روشن شد و آن که مادام قابلیت جعل دارد و مادام که مفهوم انتزاعی است گاهی اوقات می شود این مفهوم انتزاعی را این قدر قوی بکنیم که خود مفهوم انتزاعی به معنای اسمی بیاوریم، نمی خواهد مندکا ببینیم، خودش را می شود آورد، مثل همین مثالی که در باب ساختمان زدند، ممکن است بگویند شما در ساختمانی که زندگی می کنید جایی نباشید که زیر مثلاً ساختمان یهود یا نصاری باشید، نهی می کنند، ممکن است اصلاً به خود آن عنوان فوقیت یا تحتیت را که

انتزاع می کند خود آن را موضوع حکم قرار بدهد اصلا، بگوید فوقیت خانه مسیحی یا آپارتمان مسیحی و یهودی بر شما ممنوع است، محرم است، این هم می شود گفت، به نظر من مشکل ندارد، مثل ملکیت، عرض کردم ملکیت در اساس انتزاع بوده، اما از بس که زیاد بکار برده شده، شده خودش هم بالاستقلال، این که می گوید ملکیت متاصل بالجعل است صحت هم به نظر ما همین طور است، صحت هم مشکل خاصی ندارد، صحت، فوقیت، تحتیت مثل آن هاست، فرق نمی کند.

مفاهیم انتزاعی هستند فقط کلمه صحت یا فاسد، صحیح یا فاسد معنای اسمی است، وقتی بیاید یک فعلی را بگوید مثل حرفی می ماند، مندکا دیده، وقتی گفت یعید وضوئه یعنی وضویش باطل است، خب می تواند از همان اول بگوید وضوی او باطل، مثل این که پیغمبر فرمود الصلوة فی شعره فاسدة، پس نقطه بحث این جاست که آیا الصلوة فی شعره که امام صادق فرمودند این عین کلام رسول الله است، سوال: الصلوة فی شعره حکم است؟ فاسدة؟ یا الصلوة فی شعره اخبار است، نائینی می خواهد بگوید اخبار است، اختلاف ما با نائینی این جاست لذا می گوید وقتی پیغمبر فرمود فالصلوة فاسدة یعنی آن ملاک صلوة را ندارد، اخبار می شود، ما می گوئیم وقتی که این فساد و صحت مفاهیمی قابل حساب بودند می شود به مفهوم اسمی چون اگر بنا بشود فاسدة یعنی شبه اسمی ملاحظه اش کردند، اگر گفت یعید یعنی حرفی، چون فرق بین حرف و اسم این است، عرض کردیم وقتی فرق بین حرف و اسم را مطرح می کنیم در همان عنوان خودش نگاه بکنیم یعنی فرق بین ابتدا و من چیست، این جوری حساب بکنیم، استعلا و علی چیست، این جوری حساب بکنیم نه فرق بین من و زید مثلا، من و دیوار، این ها را حساب نکنید، فرق بین من و ابتدا چیست، این صحت را می شود با معنای حرفی گفت به اصطلاح ما مثل این که بگوییم یعید وضوئه یعنی فاسد است، می شود با معنای اسمی گفت، الوضوء بالماء المباح صحیح، یا الوضوء بالماء المغصوب فاسد، این فاسد خبر نیست که مرحوم نائینی می فرماید پس اختلاف روشن شد، نقطه خلاف را دقیقا گرفتیم، نائینی گفت اگر می گوئید فاسدة این مقام اخبار است، چرا؟ چون نائینی صحت و فساد را به مقام امتثال زده، اصلا به مقام جعل نزده، ما آمدم گفتیم نه به مقام جعل قبول کردیم، فقهای اهل سنت به مقام جعل زدند، سوال این است که آیا در مقام جعل حتما باید به نحو معنای حرفی لحاظ بشود یا به معنای اسمی هم می شود لحاظ بشود، به معنای اسمی هم، اگر گفت فاسدة این به

معنای اسمی است، اگر گفتید یعید وضوئه یعنی معنای حرفی، فرقش این است، فرق این دو تا این است، به نظر ما اگر یک مطلبی زیاد استعمال شد و یک وجود قانونی، ثبوت قانونی پیدا کرد مشکل ندارد، بله ما یک قاعده ای را بنا گذاشتیم آن قاعده باید فراموش نشود، ما گفتیم در مقام جعل خوب دقت بکنید، هر چیزی یک واقعیت خودش را دارد، هر چیزی یک واقعیت خودش را دارد و یک ملاکات خودش را دارد از نظر حقوقی، خوب دقت بکنید! کما این که یک ادبیات خاص خودش را هم دارد، مثلاً طبیعت شرط، شرط یعنی ربط، اقم الصلوة لدلوک الشمس، اقم الصلوة یک چیز است و لدلوک الشمس یک چیزی است، دلوک شمس ربط دارد، اگر ربط بود طبیعتش در مقام قانون این است، طبیعتش در مقام جعل، جعلی که برایش می شود به نحو ربط جعل می شود، خب طبیعتش این است و همین طبیعت هم جعل می شود، ادبیاتی هم که به کار می برند در ادبیات قانونی مناسب ربط است مثلاً اقم الصلوة لدلوک الشمس، ببینید! مناسب با ربط است، مناسب نیست بگوید ايقاع الصلوة عند دلوک الشمس واجب، این را می شود گفت، گفتیم مشکل ندارد، لکن آنی که چون ربط دیده، طبیعت خود شرط ربط است، طبیعت مانع ربط است، چون طبیعت ربط است وقتی بخواهد جعل بکند، وقتی می خواهد تقنین بکند ملاکش همان است، ملاک ربط را نگاه می کند، ملاک صحت و فساد هم همین طور است یعنی ملاک صحت و فساد این است که طبق اغراض آن باشد یا نباشد، طبق قوانین آن باشد یا نه، چون این ملاک این است، متعارف در این جا این است که اگر می خواهد ربط باشد به این صورت مثلاً می گوید شما یعید، مناسب با این یعید بگوید، چرا؟ چون هدف از کار این است که این صحت و فساد را به این نقطه ببیند نه صحت و فساد فی نفسه اما منافات ندارد فی نفسه هم ببیند، دیدن، مثلاً از نظر قانونی آنی که برایش مهم است فوقیت خانه یهود و نصاری است، این فوقیت را متعارف در قوانین وقتی می خواهد به صورت فعل در بیاورند باید، خود فوقیت را می شود منع کرد بگوید فوقیت ممنوعة لکن متعارف اگر بخواهند فعل در بیاورند باید یک فعلی بشود که فوقیت از آن انتزاع بشود، این متعارفش است چون مفهوم فوقیت یک مفهوم انتزاعی است، در مفاهیم انتزاعی ببینید مثلاً بگوید من ایجاد فوقیت سقف کردم، خب این خیلی عرفی نیست، می گوید زیر ساختمان وارد شدم، چون فوقیت، ببینید نکته فنی را دقت کردید؟ روشن شد؟ چون فوقیت ذاتاً یک مفهوم انتزاعی است، اگر بناست حتی شما در اخبار بکار ببرید دو طرفش را می گوید،

می گوئید داخل ساختمان شدم، ببینید فعل خودتان این است، خب طبعا شما داخل ساختمان شدید ایجاد فوقیت سقف، فوقیت سقف را ایجاد کردید اما در مقام اخبار نمی گوئید ایجاد فوقیت، درست هم هست، باطل نیست، نمی گوئیم ایجاد کردم فوقیت سقف را، می گوئید داخل ساختمان شدم، همین که داخل ساختمان شدید فوقیت سقف ایجاد می شود. در باب قوانین چون نظر بیشتر روی فعل است و این عنوان از فعل انتزاع می شود لذا این ملاک اقتضای این می کند و لذا ادبیات قانونیش هم اقتضای همین می کند، یعنی اقتضای این می کند که اگر گفت من رفتم در یک ساختمان بخرم آپارتمان، می گوید آپارتمانی بگیر که آپارتمانی که زیر آپارتمان یهود و نصاری باشد نخر، ببینید، خب این انتزاع فوقیت می شود، فوقیت هم می شود گفت لکن متعارف چون یک حقیقتی دارد، حقیقتش این است که این انتزاعی است، انتزاع هم از فعل می شود، مناسب با قانون فعل است، روشن شد؟ چون مناسب با قانون، فعل است اگر بخواهد جعل بکند به صورت فعل جعل می کند، این طبق همان قاعده ای که گفتیم، گفتیم مناسب در قوانین این است، هر چیزی را فی نفسه ملاک خودش را ببینیم، مثلا اگر ملاک آوردن آب بود خیلی خب می گوئیم آب بیاور، ملاک این است که این آب بهش یک ربطی داشته باشد گرم، مثلا نمی آید می گوید گرم بودن آب مطلوب من است، می گوید آب گرم بیاور، این را به نحو قید می آورد چون گرم بودن خودش مطلوبیتش به نحو قید است، به نحو ربط است، دقت کردید؟ گرم بودن فی ذاته لحاظ نشد، دقت بکنید نکته فنی را، چون فی ذاته لحاظ نشد یعنی ملاکش ملاک ربطی است، وقتی ملاکش ملاک ربطی شد در مقام جعل هم همین ملاک لحاظ می شود و در مقام ادبیات قانونی هم همین نکته لحاظ می شود اما این منافات ندارد که بگوید گرم بودن مطلوب من است اما متعارف این است می گوید آب گرم بیاور، ببینید! ملاکش ربط بود، تعبیر هم ربطی شد، هم ملاکش ربط بود هم تعبیر، در باب صحت و فساد هم همین طور است لذا عرض کردیم انصافا در میان افعال آن فعلی که غالبا برای صحت و فساد است یعید و لا یعید است اما مثال های دیگه هم زدیم یتیم هم ممکن است بشود، یتصدق هم ممکن است بشود لکن آنی که متعارف است آن است لذا به ذهن ما می آید این مطلبی که حضرات فقهای اهل سنت گفتند درست است، ملاک خود که در باب تقنین ما اعتبار می کنیم همین است، ملاکش این است که یک فعلی بگوید که از آن فعل انتزاع چون مفهوم انتزاعی است و آن فعل به طور متعارف یعید است و لا

.....

یعید، به طور متعارف اما این قابلیت دارد که خود صحت را موضوع، مثل این که الصلوة فی شعره فاسدة، این مشکل ندارد، مشکل قانونی ندارد، می شود جعل بکند خود فاسدة، این که مرحوم نائینی می گوید اگر این طور شد این می شود اخبار این خلاف ظاهر است، مخصوصا ما عرض کردیم اصل اولی، خوب دقت بکنید! هر کلامی که از شارع بما هو شارع و مقنن صادر می شود حمل بر انشاء بشود إلا دلیل بیاید که مطلب دیگری است و لذا هم بنایشان این است که حتی از روایات اهل بیت مثلا ماش را که می خوردند این جوری خوردند یا عدس را این جوری، حمل بر استحباب کردند، متعارفشان این است چون یک بنایی دارند که اصل اولی در فعل صادر از ائمه علیهم السلام و معصومین سلام الله علیهم اجمعین، اصل اولی حمل بر شرعیت بشود مگر قاعده دیگری باشد مثلا حضرت وقتی می خواستند شلوار بپوشند نشستند شلوار، خب فتوا می دهند یستحب نشستن، این نکته اش این است اصل اولی را بر استحباب گذاشتند، بر شرعیت گذاشتند مگر این که قرینه خارجی باشد که متعارف عرفی نشسته پوشیدن بود، چیز خاصی نبود یا فرض کنید در آن زمان در میان عرب رسمشان این بود، فرض کنید در حجاز رسمشان این بود یا در مدینه رسمشان این بود، این ممکن است مشکل ندارد لکن بنایشان این است، آن وقت در خطابات قانونی هم وقتی شارع بگوید فاسدة، خوب دقت بکنید این به معنای این است که جعل کرده بلکه به ذهن من می آید روایات فراوانی که داریم مثلا لا صلوة إلا بطهور، این لا صلوة این خودش جعل است، آن وقت لا صلوة یعنی فاسدة چون مراد این نیست چون ممکن است انسان بدون طهور هم نماز بخواند، شرط معنایش این است که خب، لا صلوة یعنی ظاهر، ظاهر صلوتی حفظ می شود یا لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب و لذا هم عملا اگر مثلا فراموش کرد آن نمازش درست است، بعید نیست این ها همه جعل باشد و خیلی هم واضح است جعل بودنش، فقط گفتیم ازش یکی استفاده می شود یا دو تا، بنای آقایان یکی است حکم وضعی که شرطیت است، بگوییم نه اصلا در مقام جعل شارع می تواند بگوید فاسد یعنی صلوة فاسدة، صلوة صحیحة از بعد از جعل شارع انتزاع شرطیت و مانعیت بکنیم یا جزئیت بکنیم، این هم امکان دارد بحثی نیست که خارج از قاعده باشد پس مطلبی که فقهای اهل سنت گفتند به ذهن ما می آید درستش همین است، جعل برای صحت معقول است و واقع هم هست و البته این نیست که هر جا آمد یجزیه ذلک به معنای جعل باشد، این درست است، حرف نائینی خیلی از موارد به معنای تغییر

واقع است، امر واقعی عوض شده، این مطلب ایشان صحیح است و منافات ندارد اما قابل جعل هست اما به طور متعارف جعل این باید به نحو یعید، یقضی مثلاً فرض کنید یتیم، یتصدق، همین مثال هایی که عرض کردیم، به نحو یکی از فعل هایی که ملازم با اوست، انتزاع بشود از آن عنوان صحت و فساد، این راجع به آن چه که به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می آید صحیحش این است که قابل جعل است و البته دیدیم که مرحوم استاد در امور واقعی صحت و فساد را قابل جعل ندانست اما در اصول عملی قابل جعل دانست، به نظر ما فرق نمی کند، در واقعیت هم قابل جعل است، البته در اصول عملیه یک جور جعل دارد، در واقعیت جعل دیگر دارد که حالا شاید امروز برسیم امروز بیانش بکنیم یا نه یا می ماند آخرین بیان هایش به فردا. این راجع به این قسمت، آن وقت ما آمدیم بین اصولیین اهل سنت در احکام وضعی فقط شرطیت و مانعیت ذکر شده. در کلمات علمای ما جزئیت هم بهش اضافه شده و بعد دیگه چیز دیگری هم اضافه کردند، عرض کردیم قاطعیت و این ها، حالا قاطعیت درست است، جزئیت را ما اشکال کردیم که حکم وضعی باشد، گفتیم بر فرض هم اگر می گوئیم امری دارد اعتبار قانونی است، اعتبار ادبی است، این بحثش گذشت، پس بنابراین لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب را اگر بخواهیم جزئیت در بیاوریم به نحو اعتبار ادبی است اما لا صلوة بطهور به نحو اعتبار قانونی است، چون از این دو تا تعبیر که ولو مراد این که فاسد است درست نیست منعقد نمی شود لکن انتزاع شرطیت و جزئیت می شود لکن جزئیت قابل جعل نیست عرض کردیم، جعل باید به کل بخورد پس می شود اعتبار ادبی اما شرطیت قابل جعل است می شود اعتبار قانونی، این دو تا مثال را با همدیگه فرقی را به این نکته ای که عرض کردیم دقت بکنید این خیلی خوب است.

مسئله دیگری که پیش آمد عرض کردیم عده ای از اهل سنت در احکام ظاهری قبول کردند جعل صحت را، در احکام واقعی قبول کردند، مرحوم نائینی هم که مطلقاً قبول نکرد، آقای خوئی هم در موارد اصول عملیه قبول کردند، یک نکته ای را ابتدائاً عرض بکنم کلاً در دنیای اسلام از اول تا حالا بین علما بحثی که بوده فرق بین امارات و اصول مثل همین مانحن فیه، مثل قاعده فراغ در مانحن فیه یا مثلاً روایت می گوید یعید صلوته، تمت صلوته، این دو تا فرق این دو تا چیست، عده ای از علمای اهل سنت هر دو را مثل هم می دانند، هم در تمت صلوته جعل می دانند و هم مضت صلوته در قاعده فراغ جعل می دانند، آن که می گوید تمت صلوته هم توش

جعل دارد جعل حکم ظاهری شده، جعل حکم ظاهری پیش آن ها هم مفاد امارات است هم مفاد حجج و ادله است هم مفاد اصول عملیه است، عده ای هم در هر دو جعل نمی دانند مثل مرحوم نائینی فرض کنید مثلا، در احکام ظاهری مطلقا جعل نمی دانند چه مفاد اصول باشد چه مفاد حجج و ادله باشد لکن الان خیلی ها، تقریبا می شود گفت که مثل با یک فرقی بین امارات و اصول می شود فرق گذاشت، در اصول قائل به جعل بشویم، در مورد حجج و ادله شرعیه قائل به جعل نشویم، مثلا نائینی می فرماید اگر در روایت آمد تمت صلوته به یکی از دو توجیه باید بکنیم یا امرش عوض شده یا این لا امثال را امثال حساب کرده، این کلام مرحوم نائینی، به ذهنم می آید آقای خوئی چیزی ننوشتند، دیگه قاعدتا همین حرف نائینی را قبول کنند و ما عرض کردیم این که امرش عوض شده مطلب ایشان درست است و واقع هم هست، در فقه واقع است، امر عوض می شود، این مطلب ایشان قابل قبول است اما لا امثال را امثال کردن این هم یک نوع جعل است خب، چه فرق می کند؟ جعل که خصوصیتی ندارد، این یک نوع تصرف از شارع است، شاید در ذهن مرحوم نائینی این بوده که شارع عادتاً در مقام امثال تصرف نمی کند، اگر تصرف می کند چطور لا امثال را امثال قرار داد، باید قاعدتا بگوییم امثال نیست، اگر شما قبول کردید لا امثال را امثال داد پس یک نوع جعل می شود پس بنابراین در این دو موردی که نائینی فرمود با یکیش موافقیم و با یکیش موافق نیستیم، این راجع به این.

مسئله بعدی می ماند اصول عملیه که مرحوم آقای خوئی قائل به جعل اند، نائینی نیارود تصریح نکرد، فقط همان احکام ظاهری را آورده، انصافا عرض کردیم در مورد اصول عملیه حق با مرحوم استاد است آن جا هم جعل است، و از طریق امر نیست و از لا امثال، امثال هم نیست، این جا امر به صحت صلوتش دارد، می گوید نمازش را تمام کرده شک می کند که آیا مثلا رکوع را درست انجام داده یا نه، امام فرمود تمت صلوته، نمازش تمام است یا کل ما شککت من شیء و مما مضی، من صلوتک کذا فامضه کما هو، این امضا یعنی صحیح است، و عرض کردیم کلام مرحوم نائینی که می فرماید تغییر امر، این تغییر امر در جایی است که ما بدانیم مثل همین مثال هایی که من می دانم که نمی توانم صوم شهرین متتابعین بگیرم، تمکن ندارم، این جوری متقطع بگیرم، این جا تغییر امر معقول است، راست است، در مورد اصول عملیه جهل است، با جهل چطور شما می گوید تکلیف عوض می شود، خوب دقت بکنید!

ما باید تفسیر قانونی بدهیم، این ها را می دانید این بحث هایی که من مطرح می کنم چون در قوانین هم بخواهید فرض کنید قانونگذاری هم بکنید در دائره فراغی که هست، در دائره فراغ هم بخواهید جعل بکنید این خصوصیات را در نظر بگیرید، جعل در ظرف جعل که معقول نیست یعنی جعل بخواهد با جهل و علم جابجا بشود که همان تصویب است، من خبر ندارم نه این که شارع آمد تکلیف من را عوض کرد، تکلیف من را عوض نکرده که، تکلیف من نماز با رکوع درست سات، من نمی دانم رکوع صحیح بود یا صحیح نبود، نمی دانم، جهل دارم، بگویم شارع آمد تکلیفتان را عوض کرد شما تکلیفتان این است که، من الان نمی دانم، احتمال می دهم، اصلا احتمال دارد که این رکوع را صحیح انجام بدهم احتمال دارم فاسد، خوب دقت بکنید! لذا کلام نائینی در مثل قاعده فراغ نمی آید، آن وقت لا امثال هم امثال مضافا که در آن جا هم جعل هست این جا نمی داند امثال یا لا امثال است، نمی داند اصلا رکوع را صحیح انجام داده یا نه. روشن شد؟ پس انصافا حق با مرحوم خوئی است که این جا جعل است نه این که تغییر امر واقعی است یا لا امثال است، این توجیهاتی که مرحوم نائینی می فرمودند درست نیست و حق با ایشان است، می آید در ظرف جهل برایتان جعل صحت می کند، شما نمی دانید صحیح است یا نه می گوید صحیح است، فامضه کما هو، این انصافا جعل است و فرقی فقط این است که اگر در امر واقعی گفت مثلا الصلوة فاسدة، انتزاع می کنیم مانعیت حیوان حرام گوشت را، انتزاع می کنیم که پوست و مو و این های حیوان حرام گوشت مانع نماز است اما در مثل اصول عملیه دیگه انتزاع نمی کنیم، خودش است، چون چیزی ندارد، جهل است، فرض جهل است، اگر گفت شما اگر شک در رکوع کردید نمازتان درست است این خودش دیگه تمام شد، یک چیز دیگه را نمی شود ازش انتزاع کرد، نه انتزاع جزئیت، این خود جعل صحت است، این البته خود صحت یک امر انتزاعی است، اما نه این که امر واقعی را دیده یا لا امثال را دیده یا به لحاظ فرض کنید به این که ازش انتزاع مانعیت بشود، شرطیت، هیچی نمی شود نه، نه انتزاع شرطیت است نه مانعیت، این خودش یک وظیفه است، یک وظیفه ای است که قرار داده، صحت را قرار داده پس بنابراین تا این جا اجمالا روشن شد صحت قابل جعل است لکن آنی که متعارف است با ملاکاتش به نحو جعل انتزاعی است و این جعل انتزاعیش هم به طور متعارف از یعید و لا یعید است، به طور متعارف اما می شود جعل کرد، هیچ مشکل ندارد اما در جایی که به اصطلاح بعضی از

مواردی که شارع می گوید امر مجزی است این به معنای صحت به این معنا امر عوض شده، این مطلب نائینی درست است، یا لا امثال را امثال دیده، این مطلب نائینی هم درست است اما این جعل است، خودش یک جعل است، یک نحوه جعل هم این است، لازمه اش صحت است. یک نحو جعل دیگره مستقیم جعل صحت بکند مثل در مواردی که اصول عملیه است، قاعده تجاوز، حالا قاعده تجاوز اگر شامل صحت بود چون قاعده تجاوز معروف به این است که در مقام وجود شیء است نه در مقام صحت، حالا ان شا الله خواهد آمد دلیلی بر این تفرقه نیست لکن حالا این طور مشهور است پس بنابراین در مواردی که شارع حکم می کند به یک صحت عمل در ظرف جعل به واقع این جا جعل صحت شده، جعل شده مستقیما ازش هم چیزی انتزاع نمی شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين